

زندگینامه چنگیزخان مغول

نویسنده: هارولد لمب

ترجمه: رشید یاسمی

www.ketab.ir

سرشناسه : لمب، هرولد، ۱۸۹۲ - ۱۹۶۲ م.
عنوان و نام پدیدآور : زندگینامه چنگیزخان مغول/نویسنده هارولد لمب ؛ ترجمه رشید یاسمی.

مشخصات نشر : تهران : ارتباط نوین ، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری : ۲۴۸ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۲۲-۸۳-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت : کتاب حاضر نخستین بار با عنوان «چنگیزخان مغول» منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۴۱-۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : چنگیزخان مغول.

موضوع : چنگیزخان، ۵۴۹ - ۶۲۴ ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : چنگیزخان، ۵۴۹ - ۶۲۴ ق. -- داستان

موضوع : مغولان -- شاهان و فرمانروایان -- سرگذشتنامه

موضوع : مغولان -- تاریخ

موضوع : ایران -- تاریخ -- مغول و ایلخانان، ۶۱۶ - ۷۵۶ ق. -- داستان

شناسه افزوده : یاسمی، رشید، ۱۳۴۹ -

رده بندی کنگره : DS۹۶۸

رده بندی دیویی : ۹۲۰/۶۲۱۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : ۸۴۳۸۹۵۰

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا



مرکز پخش: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین

کوچه مینا پلاک ۱۱ واحد ۱

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۶۰۶۸۴

❖ زندگینامه چنگیزخان مغول

❖ هارولد لمب

❖ مترجم: رشید یاسمی

❖ ناشر: انتشارات ارتباط نوین

❖ نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

❖ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

❖ چاپ: لوح آیین صحافی: مومن

❖ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۲۲-۸۳-۶

فهرست

۵	مقدمه
۵	راز
۱۲	فصل اول: بیابان
۱۹	فصل دوم: کوشش زندگانی
۲۸	فصل سوم: جنگ آزاب‌ها
۳۶	فصل چهارم: تموجین و سیل‌ها
۴۶	فصل پنجم: وقتی که هلم در بالای گوپتا به اهتزاز در آمد
۵۴	فصل ششم: وفات ژان کشیش
۶۲	فصل هفتم: یاسا
۷۰	فصل هشتم: ختای
۸۰	فصل نهم: امپراطور التون‌خان
۸۸	فصل دهم: بازگشت مغولان
۹۴	فصل یازدهم: قراقوروم
۱۰۲	فصل دوازدهم: شمشیر اسلام
۱۱۱	فصل سیزدهم: حمله به جانب غرب
۱۱۹	فصل چهاردهم: جنگ اول
۱۲۶	فصل پانزدهم: بخارا
۱۳۵	فصل شانزدهم: ترکنازی اورخانان
۱۴۲	فصل هفدهم: چنگیزخان به شکار می‌رود
۱۴۹	فصل هجدهم: تخت زرین تولی

مقدمه

راز

هفتصد سال پیش مردی بر اکثر ممالک دست یافت. نصف جهان را مسخر کرد و نوع بشر را چنان به وحشت افکند که هنوز هم پس از قرن‌ها آثار آن بیم نمایان است. در مدت زندگی القاب بسیار به او داده‌اند مانند جلاد مردمان، عذاب الهی، جنگجوی کامل، صاحب تخت‌ها و تاج‌ها اما نزد ما بیشتر به نام چنگیزخان معروف است.

اگر او را با دیگر فرمانفرمایان شرق مقایسه کنیم می‌بینیم که واقعاً سزاوار این القاب و عناوین بوده است. ما که اهل این زمانه هستیم اسامی جمعی از مردمان نامدار را آموخته‌ایم که مقدم آنها اسکندر مقدونی و قیصر روم و آخر آنان ناپلئون است. لیکن چنگیزخان عظیم‌تر از جهانگشایانی است که در سرزمین اروپا مشهور شده‌اند. فی الحقیقه ممکن نیست او را با مقیاس عادی بسنجیم. هنگامی که با لشکر جرّار خود می‌آمد منازل او را بایستی از روی درجات عرض و طول جغرافیایی به شمار آورد نه به حساب کیلومتر و فرسنگ. در عرض راه اکثر شهرها منهدم و رودخانه‌ها از مسیر خود منحرف می‌شد و روی صحرا از گریختگان و اجساد کشتگان پوشیده می‌گشت و اغلب بعد از عبور او فقط گرگ‌ها و کلاغ‌ها مخلوقات زنده‌ای بودند که در نواحی آباد و پرجمعیت سابق منزل می‌گزیدند.

با این‌که امروز ملل عالم پس از مشاهده واقعات خونین جنگ بین المللی به قتل و خرابی عادت کرده‌اند معذالک وقتی که از قتل عام‌های او آگاه می‌شوند به دهشت و حیرت می‌افتند. چنگیزخان که رئیس ایلی چادر نشین ساکن صحرای گوی بود با

مثل متمدنهٔ عالم نبرد کرد و فاتح شد. اگر بخواهیم تأثیر اعمال او را کاملاً بنهیمه باید نظری به آثار قرن سیزدهم میلادی بیندازیم. مسلمانان آن قرن معتقد بودند که چنین انقلابی در احوال عالم جز به قضای الهی صورت نتواند گرفت. می‌گفتند دور آخر الزمان فرارسیده است. یکی از مورّخین می‌نویسد: هیچ وقت اسلام به چنین بلایی دچار نشده است از یک جانب هجوم نصرانیان و از جانب دیگر حمله مغولان.^۱

چند سال بعد از وفات چنگیز اقوام اروپایی به دهشتی عظیم افتادند سواران موخش مغول مشرق اروپا را پایمال سم ستوران کردند بولسلاس در لهستان و بلا در هنگری از میدان مغول پا به گریز نهادند. هانری دوک سیلزی به تیر مغول از پا درآمد و گرفتار همان بلایی شد که گراندوک ژرژ روسی مبتلا شده بود. ملکهٔ بلانش دوکاستیل سن لئوئی را مخاطب داشته فریاد می‌کرد: «فرزندم کجایی؟»

یکی از دلیران ژرمن موسوم به فردریک دوم به پادشاه انگلستان هانری سوم نوشته است که هجوم قبایل تاتار جز عذاب الهی نیست که برای تنبیه ملل عیسوی و پاداش گناهان آنها نازل شده است. و خود تاتار هم اخلاف ده قبیله بنی اسرائیل هستند که چون گاو طلایی پرستیدند خدا آنها را در بیابان‌های آسیا به پادشاه بت پرستی سرگردان فرموده است.

روژر باکون^۲ معروف می‌گفت مغولان لشکر دجالند که در آخر زمان مزرعهٔ جان مردمان را به این طرز وحشتناک درو می‌کنند.^۳

در تأیید این اعتقاد مردم اشتباهاً قوی از سن ژرمن نقل می‌کردند که پیشگویی فرموده و گفته است هنگام ظهور دجال قبیله‌ای از قبایل ترک از زمین یاجوج و ماجوج در ماوراء کوهستان آسیا خروج خواهد کرد مردمانی نجس و پلیدند از

۱. در جهانگشای جوینی صفحه ۱۷ جلد اول می‌نویسد: حدیثی است منقول از اخبار ربانی اوشک هم فارسی بهم انتقم من عاصی - یعنی خدا می‌فرماید آنها سواران من هستند به دست آنان از مردمی که بر من عاصی و وریده‌اند انتقام می‌گیرم. (مترجم)

2. Roger bacon

۳. چنگیز گوید من عذاب خدا می‌گیرم. جهانگشای جوینی صفحه ۸۱ جلد اول (مترجم)

شراب و نمک و گندم پرهیز می‌کنند و همین قوم عالم را زیر و رو خواهند کرد. پاپ مجلس لیون را تشکیل داد و قصدش بیشتر این بود که وسایلی برای دفع سیل هجوم مغول بیاورد و ژان دوپلان کاربن^۱ که شخصی محترم و شجاع از فرقه اخوان صغیر بود از جانب مرکز روحانی به رسالت نزد مغولان رفت و عیسویان می‌گفتند: «ما خطری عظیم و بلائی قریب احساس می‌کنیم که از این قوم بر دین خدا وارد خواهد شد.»

در کلیسا نمازها و دعاها خوانده شد که خداوند شر مغولان را رفع کند. اگر تاریخ حیات جنگیز منحصر به همین قتل و نهب و تعطیل ترقی بشر بود او هم در ردیف آتیلا و آلاریک محسوب می‌شد که بی مقصود معین به هر سمت حمله می‌کرده‌اند اما این آفت جانها در عین حال رزم آزمایشی کامل و سزاوار تاج‌ها و تخت‌ها بوده است.

در اینجا ما با مطلب مجهولی در احوال جنگیزخان مواجه می‌شویم که چگونه یک نفر صحرانشین و صیاد و چوپان که در پاسبان رمه در هنر و لیاقت نظامی بر لشکر سه شاهنشاه تفوق یافته است یک مرد وحشی که هیچ وقت شهر ندیده و خص نوشتن نیاموخته بود چگونه برای پنجاه قوم مختلف مجموعه قوانین به یادگار گذاشته است.

اروپائیان متفقند بر این که از حیث هنر نظامی ناپلئون رتبه اول را حائز است اما یک لشکر را در مصر ترک و به چنگال دشمنان رها کرد و بقایای لشکر دیگری را در برف‌های روسیه گذاشت و عاقبت از فرط غرور در دام مهلکه و اتروگ گرفتار آمد هنوز زنده بود که دولت امپراطوری از هر جانب فرو ریخت و قوانین او پاره پاره و پسرش از میراث محروم گردید. تمام تاریخ ناپلئون شبیه به بازی و تئاتری است که خود او بازیگر آن باشد پس مجبوریم که نظری به تاریخ اسکندر بیندازیم این جوان بی‌باک و مغتنم را با جنگیزخان مقایسه کنیم اسکندر جوان که در انتظار مقام خدایی داشت با

سپاه مرتب خود به سمت خاور زمین رانده و خیرات و نعم علوم و فنون یونانی را به همراه می برد اسکندر و چنگیز هر دو در عین پیروزمندی جهان را وداع گفتند و نامشان در میان ملل آسیا هنوز ورد زبان هاست.

اما پس از وفات نتایج اعمال آنها بسیار مختلف افتاد. سرداران اسکندر بر سر تاج و تخت و تقسیم مملکت او به منازعه برخاستند و فرزند اسکندر را مجبور به فرار کردند.

چنگیزخان قدرت و سلطه خود را از حد ارمنستان تا حدود گره و از اقصای تبت تا ساحل وُلگا چنان راسخ و ثابت کرده بود که پسرش بدون ایجاد هیچ خلاف و نفاق و وارث و جانشین او شد و نوه او قوبیلای خان هم نصف جهان را در اختیار داشت.

این دولت عظیمی که یک نفر وحشی از عدم به وجود آورد مثل این است که نتیجه سحر و جادو باشد و عموم مورّخین را به حیرت و تعجب انداخته است در جدیدترین تاریخ عمومی آن دوره که علمای انگلستان تألیف کرده اند اعتراف شده است که این واقعه ای عجیب و غیر قابل تأویل و تعلیل است یکی از دانشمندان با حیرت و بهت تمام در مقابل تاریخ چنگیزخان ایستاده و می گوید: «وجود فوق العاده این مرد به قدری عجیب و لاینحل است که هوش و استعداد شکسپیر».

اما باید دانست که حوادث بسیار باعث شده است که ما چنان که باید این شخص را نمی شناسیم مغول ها نمی توانستند بنویسند یا اعتنایی به این کار نداشتند. بنابراین اخبار عهد چنگیز در کتب اویغوری - چینی - ایرانی و ارمنی متفرق است ساگا تألیف سانانگ ست زن^۱ مغول را فقط در این ایام به طرز متوسطی ترجمه کرده اند. نتیجه این است که بهترین مورّخین مغول کبیر از دشمنان او بوده اند و در موقع قضاوتی که راجع به چنگیز می شود این نکته را نباید فراموش کرد. این تاریخ نویسان که از نژاد مغول دور بودند مثل اروپایی های قرن سیزدهم چندان اطلاعی

از اوضاع عالم نداشتند و خارج از حدود مسکن خودشان را مستور و مبهم می دیدند. مشاهده می کردند که قوم مغول ناگهان از ظلمات خروج کردند سیل مهاجمین را می دیدند که از سر آنها گذشته و به جانب ممالک دیگر که همچنین برای مورّخین مجهول بود عبور می کرد.

یکی از مسلمانان با اندوه تمام اطلاعات خود را در باب ورود مغول چنین خلاصه می کند: «آمدند و کردند و سوختند و بردند و رفتند»^۱.

قرائت این آثار و تطبیق آنها با یکدیگر کاری دشوار بوده است و شرق شناسانی که به این کار دست زده اند فقط به ذکر اوضاع سیاسی و طریق هجوم مغول اکتفا کرده اند. چنگیزخان را مثل مظهر قوت و قدرت وحشیان و مانند بلائی نشان داده اند که منظمأ در اوقات معین از بیابان خروج کرده و مأموریت داشته است که تمدن های ضعیف و مشرق به انحلال را قلع و قمع کند.

کتاب ساگا تألیف سانانگ سترن هم در کشف این سر مددی نمی کند فقط می گوید چنگیزخان یک «بغدو» از نژاد خطایان بود و در عوض کشف سر ظهور چنگیز را مثل یک معجزه ای نمایش می دهد.

اسباب تأسف است که مورّخین جدید هم در تحت تأثیر خرافات و موهومات قرن سیزدهم میلادی واقع شده و چادرنشینان چنگیزخان را فقط مهاجمینی گفته اند که از راه دور می آمدند.

یک طریق سهلی هست که تا اندازه ای ما را به کشف این راز هدایت می کند و آن عبارت است از برگردانیدن عقربه ساعت زمانه و رجعت به هفتصد سال قبل و مشاهده شخص چنگیزخان به طوری که مورّخین عهد خودش او را به ما معرفی کرده اند. بدون التفات به معجزه مذکور و بدون اعتنا به این که او را مظهر قدرت وحشیان گفته اند بلکه با معاینه شخص او باید مطلب را کشف کرد.

پس ما در این کتاب به سیاست نژاد مغول توجهی نکرده فقط شخصی را مورد

بحث قرار می دهیم که قوم گمنام مغول را به سیادت عالم رسانید. برای این که فی الحقیقه سیمای این شخص و اخلاق و احوال او را بتوانیم دریابیم. باید او را با محیطی که در آن می زیسته و قومی که در اطراف او بوده و خلاصه به نحوی که واقعاً هفتصد سال قبل در روی این خاک زندگی می کرده است مورد مطالعه قرار دهیم زیرا که وی را با مقیاس تمدن جدید نمی توان سنجید باید او را در بیابانی خشک با سکنه چادرنشین و سواران صحرانورد که شغلشان صید و پاسبانی گله های گوزن شمالی بوده به نظر آورد. سرزمینی که اهل آن از پوست جانوران جامه و از شیر و گوشت غذا دارند و تن را با پیه حیوانات چرب می کنند که از سرما و رطوبت محفوظ بمانند مردانی که هلاکت از سرما و گرسنگی با جان دادن در زیر ضربت دشمن را به چیزی نمی شمارند.

فرکارین نخستین اروپایی دلاوری که قدم به آن نواحی گذاشت گوید: «اینجا نه قصبه هست و نه شهر، همه جای بیابان و ریگزار است که یک صدم سطح آن قابلیت کشت و زرع ندارد مگر در حوالی رودخانه ها اما در این ولایت رودخانه هم کمتر دیده می شود.

این ناحیه به کلی بی درخت است لیکن مراتع بسیار خوب دارد امپراطور و شاهزادگان هم حتی برای گرم کردن خود و پختن غذا جز آتش مدفوع اسب و الاغ و گاو وسیله ای ندارد.

هوا بسیار سرد است حتی در وسط تابستان طوفان های وحشت انگیز بر می خیزد و رعد و برق جمعی کثیر را به هلاکت می رساند و در این فصل هم برف های گران می افتد و بادی چنان سرد می وزد که به زحمت می توان خود را بر پشت اسب نگاهداشت هنگامی که یکی از این طوفان ها ما را در راه فرو گرفت ضرورتاً خود را بر روی خاک افکندیم و تا زمانی از کثرت گرد و خاک نتوانستیم چیزی ببینیم غالباً تگرگ شدید فرو می ریزد. بعد از سرماهای سخت ناگهان گرمائی صعب رخ می نماید و بلافاصله هوا به شدت سرد می شود.